

## مبارزه برای بارآوری کار

### ۱- پول و برنامه

کوشیده ایم تا رژیم شوروی را از زاویه ی دولت بررسی کنیم. می توانیم همین بررسی را از زاویه ی پول رایج نیز به عمل آوریم. این دو مسأله یعنی دولت و پول، در چند خصیصه با هم مشترکند. چرا که در تحلیل نهائی، هر دوی این ها خود را در ام المسائل، یعنی در بارآوری کار، خلاصه می کنند. نیاز اضطراری به دولت، مانند نیاز اضطراری به پول، میراثی است از جامعه ی طبقاتی، جامعه ای که قادر نیست رابطه ی بین انسان ها را جز در قالب پرستش بت های مذهبی یا غیرمذهبی تعیین کند، و از پیش، خوفناک ترین بت ها- یعنی دولت را- با قمه ای آویخته به دندان به حراست از بت های دیگر گماشته است. در جامعه ی کمونیستی دولت و پول از میان خواهند رفت. نتیجتاً زوال تدریجی دولت و پول باید در دوران سوسیالیسم آغاز شود. ما تنها در آن لحظه ی تاریخی می توانیم سخن از پیروزی واقعی سوسیالیسم بگوئیم که دولت تبدیل به یک نیمه دولت شده باشد و پول شروع به از دست دادن قدرت سحرانگیز خود کرده باشد. یعنی، سوسیالیسم با رها کردن خود از قید بت های سرمایه داری شروع به ایجاد رابطه ای سالم تر، آزادانه تر و پراج تر بین انسان ها می کند. درخواست هائی با ماهیت آنارشیستی نظیر "الغاء" پول، "الغاء" دست مزدها، و "انحلال" دولت و خانواده، صرفاً به عنوان نمونه هائی از یک اندیشه مکانیکی قابل توجه هستند. نه می توان پول را به طور اختیاری الغاء کرد، و نه دولت و خانواده کهن را به طور اختیاری "منحل" ساخت. اینان باید رسالت تاریخی خود را به پایان برسانند، تبخیر شوند و بمیرند. ضربه کاری به بت پول تنها در مرحله ای فرود می آید که رشد مستمر ثروت اجتماعی سبب شود که ما جانوران دو

پا برخوردار بخیلانه ی خود را نسبت به هر دقیقه اضافه کار و دلهره ی خفت بارمان را از سهمیه جیره ی خود به دست فراموشی بسپاریم. هنگامی که پول قدرت سعادت بخشیدن یا به خاکستر نشاندن انسان را از دست داد، صرفاً تبدیل به رسیدهای حسابداری می شود و در خدمت تسهیل کار آمارگیران و مقاصد برنامه ریزی قرار می گیرد. و احتمالاً در آینده ای دورتر به این رسیدها هم دیگر نیازی نخواهد بود. ولی فعلاً ما این مسأله را به طور دربست به نسل های آینده که هشیارتر از ما خواهند بود می سپاریم.

ملی کردن وسائل تولید و اعتبار، تعاونی سازی یا دولتی کردن تجارت داخلی، انحصاری کردن تجارت خارجی، اشتراکی سازی کشاورزی، و وضع قانون وراثت، این ها همگی انباشت شخصی پول را سخت محدود کرده و راه تبدیل آن را به سرمایه ی خصوصی (سرمایه ی ربانی، تجاری و صنعتی) سد می کند. با این همه، این گونه کاربرد های پول گرچه لازمه ی استثمار است لکن در آغاز یک انقلاب پرولتاریائی از بین نمی رود، بلکه به شکلی تعدیل یافته به دست دولت یعنی به دست تاجر، اعتبار دهنده، و کارخانه دار کل منتقل می گردد. در عین حال وظایف ابتدائی تر پول نیز به عنوان معیار ارزش، وسیله ی مبادله و واسطه ی پرداخت، نه تنها حفظ می شود بلکه میدان عملی گسترده تر از میدان عملی که تحت نظام سرمایه داری داشت به دست می آورد.

برنامه ریزی اداری قدرت خود را به کفایت آشکار کرده، ولی در عین حال محدودیت قدرتش را نیز نشان داده است. یک برنامه ی اقتصادی از پیش ساخته، آن هم در کشوری با ۱۷۰ میلیون نفر جمعیت و تضادهای عمیق بین شهر و ده، به منزله ی وحی منزل نیست بلکه یک فرضیه ی عملی تقریبی است که روشن شدن صحت و سقم و یا اصلاح آن باید در ضمن اجرای آن برنامه صورت بگیرد. در واقع می توانیم این قاعده را بگذاریم که: هر قدر که یک وظیفه ی اداری "دقیق تر" اجرا بشود، همان قدر رهبری اقتصادی مربوطه بدتر است. برای تنظیم و اجرای برنامه ها

به دو اهرم نیاز هست: یکی اهرم سیاسی، به صورت شرکت دادن واقعی خود توده های علاقه مند در رهبری، کاری که بدون دموکراسی شوروی غیرقابل تصور است، و دیگری اهرم مالی، بدین صورت که کلیه محاسبات پیش ساخته به کمک یک معادل عام مورد آزمایش قرار گیرند، و این کار بدون یک نظام پولی مستحکم قابل تصور نیست.

نقش پول در اقتصاد شوروی نه تنها خاتمه یافته نیست بلکه، چنان چه گفته شد، راه رشدی طولانی در پیش دارد. عصر انتقالی بین سرمایه داری و سوسیالیسم، اگر به طور کلی در نظر گرفته شود، به معنای کاهش تجارت نیست بلکه برعکس، به معنای گسترش فوق العاده تجارت است. کلیه ی رشته های صنعت دست خوش تحول گردیده و رشد می کنند. رشته های جدید صنعت پی در پی بوجود می آیند و ناگزیر باید با سایر رشته ها چه به طور کمی و چه به طور کیفی رابطه برقرار کنند. از بین رفتن اقتصاد مصرفی روستائی و به همراه آن برچیده شدن زندگی در بسته ی خانوادگی بدین معناست که تمام نیروی کاری که سابقاً در محدوده ی حیاط طویله ی روستائی یا درون چاردیواری کلبه ی شخصی او صرف می شود، اینک به قلمرو مبادلات اجتماعی منتقل می گردد و از این طریق به حیظه ی گردش پول کشیده می شود. برای نخستین بار در تاریخ، مبادله ی کلیه محصولات و خدمات با یکدیگر آغاز می شود.

از سوی دیگر اگر منافع شخصی مستقیم تولید کننده و مصرف کننده و انگیزه های شخصی آنان در نظام برنامه ریزی شده منظور نگردد، ساختمان موفقیت آمیز سوسیالیستی قابل تصور نیست، و نظام برنامه ریزی شده نیز به نوبه ی خود تنها به شرطی ثمربخش خواهد بود که وسیله ای متدال، قابل اطمینان و انعطاف پذیر در اختیار داشته باشد وسیله ای که همان پول است. افزایش بارآوری کار و بهبود کیفیت محصولات، بدون معیار دقیق که آزادانه در کلیه ی سلول های صنعت نفوذ کند – یعنی بدون یک واحد پولی مستحکم – قابل حصول نیست. بنابراین بدیهی است که در

اقتصاد انتقالی نیز مانند سرمایه داری یگانه پول معتبر پولی است که پشتوانه اش طلا باشد. کلیه ی پول های دیگر چیزی جز بدل نیستند. البته دولت شوروی در آن واحد هم جمیع کالاها را در دست خود دارد و هم دستگاه انتشار پول را. لکن این امر در اوضاع تغییری ایجاد نمی کند. دستکاری های اداری در زمینه ی قیمت گذاری کالاها، نه به هیچ وجه می تواند واحد پولی با ثباتی برای تجارت داخلی یا خارجی ایجاد کند و نه می تواند جای آن را بگیرد. نظام پولی اتحاد شوروی که از یک پشتوانه ی مستقل - یعنی طلا - محروم است، مانند نظام پولی پاره ای از کشورهای سرمایه داری، خصلتی محبوس شده در خود دارد. از نظر بازار جهانی روبل وجود خارجی ندارد. اگر اتحاد شوروی قادر است جوانب خسران بار این نظام پولی را آسان تر از آلمان یا ایتالیا تحمل کند، این فقط تا حدودی به علت در دست داشتن انحصار تجارت خارجی است. دلیل عمده ی این امر ثروت طبیعی این کشور است. تنها این ثروت طبیعی است که امکان خلاص شدن از خفگی در چنگال اقتصاد محبوس شده در خود را فراهم می سازد. لکن وظیفه ی تاریخی صرفاً ممانعت از خفگی نیست، بلکه این وظیفه عبارتست از ایجاد اقتصادی قدرتمند و سراپا علانی که بتواند رو در روی عالی ترین دست آوردهای بازار جهانی به ایستد. اقتصادی که با تضمین بیشترین صرفه جویی در وقت، متضمن عالی ترین شکوفایی فرهنگ باشد.

اقتصاد دینامیک شوروی، اقتصادی که بی وقفه از خلال انقلابات فنی می گذرد و تجربه های گسترده ای را پشت سر می گذارد، بیش از هر اقتصاد دیگری نیازمند اینست که دائماً به وسیله ی یک معیار ارزش با ثبات به آزمایش گذاشته شود. از دیدگاه نظری جای کوچک ترین تردیدی نیست که اگر اقتصاد شوروی روبل طلا در اختیار داشت، در آن صورت نتایج برنامه ی پنج ساله به طرز غیرقابل قیاسی از نتایج امروزی آن مطلوب تر می بود. البته نمی توان "غیرممکن را ممکن" کرد.

ولی از ضرورت هم نباید فضیلت ساخت. چرا که این کار به نوبه ی خود اشتباهات و زیان های اقتصادی بیشتری به بار خواهد آورد.

## ۲- تورم «سوسیالیستی»

تاریخ پول شوروی، نه تنها تاریخ دشواری های اقتصادی، موفقیت ها و شکست هاست، بلکه تاریخ زیگزاگ های تفکر بوروکراتیک نیز هست.

احیای روبل در سال های ۲۴-۱۹۲۲ که در رابطه با انتقال به "نپ" صورت گرفت، مستقیماً با احیای "اصول حق بورژوائی" در زمینه توزیع مواد مصرفی پیوند خورده بود. تا زمانی که خط مشی روی آوردن به کشاورزان مرفه ادامه داشت، چرونتس مسأله مورد توجه حکومت بود. برعکس، در طی نخستین دوره ی برنامه ی پنج ساله، کلیه ی دریچه ها به روی تورم باز شدند. کل پول رایج که در آغاز سال ۱۹۲۵، ۰/۷ میلیارد روبل بود تا آغاز سال ۱۹۲۸ به مبلغ نسبتاً معتدل ۱/۷ میلیارد روبل افزایش یافت. این مبلغ را تقریباً می توان با گردش اسکناس روسیه تزاری در آستانه ی جنگ مقایسه نمود - ولی البته بدون پشتوانه ی فلزی سابق آن. منحنی بعدی تورم، سال به سال، به ترتیب سرسام آور زیر ترسیم می شود: ۲-۲/۸-۳/۴-۵/۵-۸/۴! آخرین رقم، یعنی ۸/۴ میلیارد روبل، در آغاز سال ۱۹۳۳ حاصل شد و سپس سال های تجدید نظر و عقب نشینی فرا رسید: ۶/۹، ۷/۷ و ۷/۹ میلیارد روبل (در سال ۱۹۳۵). روبل سال ۱۹۲۴ که در مبادلات ارزی رسمی معادل ۱۳ فرانک محسوب می شد، در نوامبر ۱۹۳۵ به ۳ فرانک، یعنی کمتر از یک چهارم ارزش خود تقلیل یافت و تقریباً به جایی که فرانک فرانسوی بر اثر جنگ رسیده بود، تنزل کرد. مقایسه ی بین این دو ارز، چه قدیمی و چه جدید، خلصتی بسیار مشروط دارد، قدرت خرید روبل برحسب قیمت های جهانی اکنون به سختی معادل یک و نیم فرانک است. با وجود این، مقدار کاهش ارزش روبل نشان

می دهد که تا سال ۱۹۳۴ واحد پول شوروی با چه سرعت سرسام آوری در سراشیب نزول غلت می خورد.

استالین در اوج ماجراجویی اقتصادی خود قول داد که "نپ" – یعنی روابط بازاری را – به "جهنم" خواهد فرستاد. این بار نیز مثل سال ۱۹۱۸، مطبوعات جملگی نوشتند که "توزیع سوسیالیستی مستقیم" برای همیشه جای دادوستد تجاری را گرفته و کوین جیره غذا نشانه ی بیرونی این تحول است. در عین حال تورم نیز به عنوان پدیده ای که با نظام شوروی سازگار نیست، صریحاً انکار گردید. استالین در سال ۱۹۳۳ گفت: "تضمین کننده ی ثبات واحد پول شوروی، در وهله ی اول کمیت عظیم کالاهایی است که در دست دولت قرار دارد و دولت آن ها را به نرخ ثابت توزیع می کند." این کلمات قصار و معمانی نه بسط یافت و نه توضیحی درباره ی آن هم داده شد. علیرغم این موضوع (و در حقیقت تا اندازه ای به همین دلیل)، این کلمات تبدیل شد به قانون اساسی نظریه شوروی پیرامون پول – یا به عبارت صحیح تر تبدیل شد به قانون اساسی نظریه ی شوروی در مورد همان تورمی که این کلمات وجودش را انکار می کرد. و بدین ترتیب ثابت شد که چرونتس دیگر یک معادل همگانی نیست، بلکه سایه ی همگانی کمیت "عظیمی" از کالاهاست. و مثل سایر سایه ها، چرونتس حق داشت کوتاه و بلند شود. اگر بر این نظریه تسلی بخش اصولا معنایی مترتب باشد، این معنا عبارت از این است که پول شوروی دیگر پول نیست، دیگر به درد سنجش ارزش نمی خورد، "قیمت های ثابت" را قدرت دولت تعیین می کند، و چرونتس تنها علامتی است قراردادی در اقتصاد برنامه ریزی شده – یعنی تنها یک کوین توزیع همگانی است. در یک کلام سوسیالیسم به طور "نهائی و قطعی" پیروز شده است.

بدین ترتیب، تخیلی ترین نظریات دوران کمونیسم نظامی بر یک پایه ی اقتصادی جدید احیاء شد – البته این بار اندکی مرتفع تر از پیش، اما متأسفانه هنوز برای از میان بردن گردش پول ناکافی. دوایر حاکم کاملاً معتقد بر این بودند که در اقتصاد

برنامه ریزی شده جانی برای ترس از تورم نیست. این سخن بدین معناست که اگر آدم قطب نما داشته باشد، در یک کشتی سوراخ شده هیچ خطری تهدیدش نمی کند. لکن واقعیت امر اینست که تورم پولی، چیزی که به طور اجتناب ناپذیر موجب تورم اعتبار می شود، اندازه های دروغین را به جای اندازه های واقعی می نشاند و اقتصاد برنامه ریزی شده را از درون می پوساند.

نیازی به گفتن نیست که تورم، مالیات وحشتناکی را بر کرده ی توده زحمتکش تحمیل می کرد. ولی باید سخت تردید داشت به این که ازین راه سودی هم عاید سوسیالیسم می شد. البته صنعت به رشد سریع خود ادامه داد، اما بازده اقتصادی این طرح پیچیده از دیدگاه آماری ارزیابی می شد، نه از دیدگاه اقتصادی. بوروکراسی با به دست گرفتن عنان اختیار روبل - یعنی با بخشیدن قدرت خریدی اختیاری به روبل در میان قشرهای گوناگون مردم و بخش های مختلف اقتصاد - خود را از داشتن وسیله ای لازم برای اندازه گیری واقع بینانه ی موفقیت ها و شکست های خوش محروم ساخت. فقدان یک حسابداری صحیح که به علت ترکیب شدن روبل واقعی با "روبل قراردادی" در روی کاغذ ظاهراً آشکار نبود، سبب شد که ذوق و علاقه شخصی کاهش یابد، بارآوری کار تنزل کند، و کیفیت محصولات حتا بدتر هم بشود.

در طی نخستین برنامه ی پنج ساله، این بلا ابعاد خطرناکی به خود گرفت. در ژوئیه ۱۹۳۱، استالین "شش شرط" مشهورش را پیش کشید، "شروطی" که هدف اصلی آن پائین آوردن هزینه ی تولید محصولات صنعتی بود. این "شروط" (پرداخت دست مزد برحسب بارآوری کار فردی، حساب داری هزینه ی تولید و غیره) چیز جدیدی دربر نداشت. در همان سرآغاز "نپ" بود که "اصول حق بورژوائی" مطرح گردیده و سپس در دوازدهمین کنگره حزب در اوایل سال ۱۹۲۳، بسط داده شده بود و تازه در سال ۱۹۳۱ بود که استالین، بر اثر افت بازده سرمایه گذاری ها، به فکر آن ها افتاد. تا دو سال بعد، به سختی مقاله ای پیدا می شد که در آن به قدرت نجات دهنده ی

این "شروط" اشاره نشده باشد. در این احوال با ادامه یافتن تورم، طبیعتاً امراض ناشی از آن شفا نمی یافت. اقدامات اختناق آمیز شدید علیه توطئه گران و خراب کاران نیز کمکی به پیشبرد امور ننمود.

اکنون این حقیقت تقریباً باورنکردنی به نظر می رسد که بوروکراسی به هنگام آغاز مبارزه علیه "بی هویتی" و "برابرسازی" یعنی مبارزه علیه پرداخت "دست مزد" متوسط برای همه در ازای کار "متوسط"، صرفنظر از نوع کار - در عین حال داشت "نپ" را که به معنای ارزیابی پولی همه ی محصولات از جمله نیروی کار است، "به جهنم" واصل می کرد. بوروکراسی که با یک دست "اصول بورژوازی"، را احیاء می کرد، با دست دیگر داشت تنها ابزار به دردبخور در قلمرو "اصول بورژوازی" را از بین می برد. هنگامی که تجارت جای خود را به "توزیع مسدود" داد. توأم با ایجاد هرج و مرج کامل در زمینه ی قیمت گذاری، هر نوع تناسبی بین کار فردی و مزد فردی از میان رفت و نتیجتاً علاقه مندی شخصی کارگر نیز محو شد.

دستورات اکید پیرامون حساب داری اقتصادی، کیفیت، هزینه ی تولید و قدرت تولید، همگی پا در هوا ماند. البته این واقعیت مانع از آن نشد که رهبران اعلام کنند علت بروز کلیه دشواری های اقتصادی، عدم اجرای شریرا نه تجویزات شش گانه ی استالین است. آنان محتاطانه ترین اشاره به تورم را یک جنایت ملی قلمداد می کردند. گاهی نیز اتفاق افتاده که مقامات دولتی، با صداقتی مشابه، ضمن منع آموزگاران از اشاره به فقدان صابون، آنان را متهم به نقض قوانین بهداشتی مدرسه هم کرده اند.

در مبارزه بین جناح های حزب کمونیست، مسأله سرنوشت چرونتس جای مهمی را اشغال کرد. "تضمین ثبات بی قید و شرط واحد پول" چیزی بود که در بیانیه ی سال ۱۹۲۷ اپوزیسیون درخواست گردید. این درخواست در سال های بعد ورد زبان ها شد. ارگان اپوزیسیون تبعید شده در سال ۱۹۳۲ نوشت "روند تورم را با مشتی آهنین متوقف کنید" و حتا اگر شده به قیمت "کاهش شدید سرمایه گذاری ها،



واجد پول با ثباتی را بوجود آورید." چنین به نظر می رسید که حامیان "سرعت لاک پستی" و طرفداران صنعتی کردن فوق الهاده، موقتا جاهای خود را با هم عوض کرده اند. در پاسخ به رجزخوانی در باره ی فرستادن "نپ" به "جهنم"، اپوزیسیون پیشنهاد کرد که کمیسیون برنامه ریزی دولتی شعار زیر را اتخاذ کند: "تورم، سفلیس اقتصاد با برنامه است."

\* \* \*

در زمینه کشاورزی نیز عواقب تورم خسران کمتری به بار نیاورد. در دورانی که جهت گیری سیاست مربوط به روستائیان هنوز به سمت کشاورزان مرفه بود، این امر بدهی تلقی می شد ک براساس "نپ" و از طریق تعاونی ها می توان تحول سوسیالیستی را طی چند ده به دست آورد. تعاونی ها که عملیت خرید و فروش و اعتبار را یکی پس از دیگری به دست گرفته بودند، می بایست در دراز مدت خود تولید را هم اجتماعی می کردند. تمام این ها روی هم رفته، "برنامه لنین در مورد تعاونی ها" خوانده می شد. ولی همان طور که می دانیم جریان وقایع مسیری کاملاً متفاوت و تقریباً متضاد در پیش گرفت: کولاک زدانی به ضرب زور و اشتراکی سازی جمعی. از اجتماعی کردن تدریجی فعالیت های اقتصادی جداگانه، همراه با تدارک شرایط مادی و فرهنگی برای این کار، دیگر سخنی به میان نیامد. اشتراکی سازی طوری به مرحله ی اجرا گذاشته شد که انگار رژیم کمونیستی دفعتاً در زمینه کشاورزی صورت تحقق به خود گرفته است.

نتیجه فوری این امر صرفاً کشتار نیم بیشتری از احشام نبود، بلکه مهم تر از آن بی تفاوتی کاملی بود که اعضای مزارع اشتراکی نسبت به مالکیت اجتماعی شده و ثمره ی کار خود نشان می دادند. حکومت مجبور شد که دست به یک عقب نشینی بی نظم و ترتیب بزند. مرغ، خوک، گوسفند و گاو را مجدداً به عنوان مالکیت شخصی برای روستائیان فراهم کردند و قطعاتی از زمین های خصوصی را در جوار مزارع به آنان دادند. حالا دیگر فیلم اشتراکی سازی داشت وارونه می چرخید.

دولت با این گونه استرداد اموالک زراعی و کوچک شخصی، روش سازش در پیش گرفت و کوشید در مقابل تمایلات فردگرانی روستائیان آنان را تطمیع کند. مزارع اشتراکی حفظ شدند. بنابراین ممکن است در وهله ی نخست این عقب نشینی چندان مهم به نظر نرسد. اما در واقع اهمیت عقب نشینی مبالغه آمیز نیست. اگر قشر اشرافیت مزرعه اشتراکی را کنار بگذاریم خواهیم دید که نیازهای روزمره ی دهقانان متوسط هنوز هم بیشتر از طریق کار "مستقل او" برآورده می شود تا از طریق شرکت در مزرعه اشتراکی. در آمد یک دهقان از واحد شخصی کشت میوه یا دام پروری، به خصوص اگر فرهنگ تکنیکی را به کار ببرد، غالباً سه برابر در آمد همان دهقان در اقتصاد اشتراکی است. این حقیقت که حتا در خود مطبوعات شوروی هم بدان اذعان شده، از یک سو به روشنی تلف شدن وحشیانه ی کار ده ها میلیون انسان به ویژه زنان را در واحد های کوچک نشان می دهد، و از سوی دیگر این را نیز به روشنی نشان می دهد که میزان بارآوری کار در مزارع اشتراکی هنوز هم فوق العاده نازل است.

برای بالا بردن سطح کشاورزی وسیع اشتراکی، لازم بود که دوباره با دهقان به زبانی سخن گفت که برای او قابل فهم باشد: یعنی احیای بازار و بازگشت از مالیات جنسی به تجارت - در یک کلام، دعوت مجدد از "نپ" که بی موقع به جهنم واصل شده بود. بدین ترتیب انتقال به نوعی حساب داری پولی کمابیش با ثبات به صورت شرطی لازم برای پیشرفت کشاورزی درآمد.

### ۳- اعاده ی اعتبار روبل

معروف است که "بوف خرد" پس از غروب آفتاب پرواز می کند. نظریه ی نظام "سوسیالیستی" پولی و قیمت ها نیز تنها بس از غروب توهمات تورم زا ساخته و پرداخته شد. با بسط دادن سخنان معمائی استالین که ذکرش رفت، اساتید گوش به فرمان موفق به آفرینش یک نظریه ی کامل شدند که برطبق آن قیمت ها در شوروی،

برخلاف قیمت های بازار، خصلتی داشتند صرفاً رهنمودی و خاص برنامه ریزی. بدین معنی که قیمت های شوروی نه یک مقوله ی اقتصادی بلکه مقوله ای اداری است، و بدین ترتیب این قیمت ها به توزیع درآمد مردم در جهت مصالح سوسیالیسم خدمت بیشتری می کند. اساتید البته توضیح این نکته را فراموش می کنند که چگونه می توان بدون داشتن هزینه ی واقعی، قیمتی را "هدایت" کرد، و نیز چگونه می توان هزینه های واقعی را ارزیابی کرد وقتی که تمام قیمت ها بیانگر اراده ی بوروکراسی هستند و نه بیانگر مقدار کار مورد نیاز اجتماعی که در آن ها به خرج رفته است. در واقع حکومت برای توزیع درآمد مردم اهرم های قدرتمند نظیر مالیات، بودجه ی دولتی و نظام اعتباری را در دست دارد. مطابق بودجه ی هزینه های سال ۱۹۳۶، بیش از ۳۷/۶ میلیارد روبل به طور مستقیم و چندین میلیارد به طور غیرمستقیم جهت تأمین مالی رشته های مختلف اقتصاد اختصاص داده شده است. مکانیسم بودجه و اعتبار برای توزیع برنامه ریزی شده ی درآمد ملی کاملاً بسنده است. و در مورد قیمت ها نیز باید گفت که آن ها هرچه صادقانه تر روابط اقتصادی امروز را منعکس کنند خدمت بیشتری به هدف سوسیالیسم خواهند کرد.

تجربه توانسته است در این باره رأی قطعی خود را صادر کند. قیمت های "رهنمودی" در کتب محققین حسن اثر بیشتری داشت تا در زندگی واقعی. یک قلم کالا در چند رقم متفاوت قیمت گذاری می شد. در لابلالی شکاف های باز بین این ارقام انواع سوداگری، پارتی بازی، طفیلی گری و مفاسد دیگر برای خود جا باز می کرد، آن هم نه به طور استثنائی بلکه بیشتر به صورت یک قاعده، در عین حال چرونتس که قاعدتاً می بایست سایه ی پیوسته ی قیمت های ثابت باشد، در واقع به صورت چیزی جز سایه ی خود در نیامد.

لازم بود که دوباره خط سیر را به شدت تغییر داد - و این بار به خاطر مشکلاتی که از بطن موفقیت های اقتصادی برخاسته بود. سال ۱۹۳۵ با الغای کوپن های نان آغاز شد. تا ماه اکتبر کوپن سایر محصولات غذایی هم برچیده شد. تا ژانویه ی ۱۹۳۶،

کوپن محصولات صنعتی مورد مصرف عمومی نیز لغو گردید. روابط اقتصادی شهر و ده نسبت به دولت و نسبت به یکدیگر، به زبان پول ترجمه شد. روبل وسیله ای است برای اعمال نفوذ مردم بر برنامه های اقتصادی و پیش از هر چیز بر کمیت و کیفیت مواد مصرفی. از هیچ راه دیگری ممکن نیست اقتصاد شوروی را عقلانی کرد.

رئیس کمیسیون برنامه ریزی دولتی در دسامبر ۱۹۳۵ اعلام کرد: "باید در نظام کنونی روابط متقابل بین بانک ها و صنعت تجدید نظر نمود. کنترل توسط روبل باید جداً توسط بانک ها اعمال شود." و چنین بود که کشتی خرافات مربوط به برنامه ی اداری و توهمات مربوط به قیمت های اداری به گل نشست! اگر تقرب به سوسیالیسم، در زمینه ی مالی، به معنای تقرب روبل به کوپن توزیع باشد، در آن صورت باید اصلاحات سال ۱۹۳۵ را دور شدن از سوسیالیسم تلقی کرد. لکن در عرصه ی واقعیت ارائه ی چنین ارزیابی اشتباه خامی خواهد بود. نشان دادن روبل به جای کوپن به معنی دست رد زدن بر سینه ی افسانه ها و تصدیق علنی این واقعیت است که ایجاد مقدمات سوسیالیسم مستلزم بازگشت به شیوه ی توزیع بورژوائی است.

در یکی از جلسات کمیته ی اجرایی مرکزی در ژانویه ی ۱۹۳۶، کمیسر ملی دارائی اعلام کرد: "روبل شوروی از هر واحد پول دیگری در جهان با ثبات تر است." اشتباه است اگر این گفته را گزافه گوئی صرف به پنداریم. بودجه ی دولتی اتحاد شوروی، از طریق افزایش سالانه ی درآمد به نسبت افزایش هزینه ها، توازن پیدا می کند. تجارت خارجی گرچه فی نفسه ناچیز است، اما موازنه ای مثبت ایجاد می کند. ذخیره ی طلای بانک دولتی که در سال ۱۹۲۶ به ۱۶۴ میلیون روبل می رسید، اینک بیش از یک میلیارد روبل شده است. تولید طلا در کشور سریعاً افزایش می یابد. و طبق محاسبه ای که شده، اتحاد شوروی در این رشته از صنعت تا سال ۱۹۳۶ مقام اول را در جهان احراز خواهد کرد. رشد میزان گردش کالا، تحت شرایط احیای بازار، سخت تسریع شده است. در سال ۱۹۳۶ تورم اسکناس عملاً متوقف گردید و قراننی دال بر ثبات نسبی روبل وجود دارد. لکن سخنان کمیسر ملی

دارائی را باید تا حدود زیادی به خاطر خوش بینی بیش از اندازه ی آن تفسیر کرد. گرچه رشد عمومی صنعت پایگاه قدرت مندی برای روبل شوروی بوجود آورده، اما هزینه ی سنگین تولید، همانند پاشنه ی آشیل، هنوز نقطه ی ضعف آنست. روبل فقط از لحظه ای بدل به ثابت ترین پول جهان می شود که بارآوری کار شوروی گوی سبقت را از بارآوری کار در مابقی جهان بریاید و نتیجتاً این هنگامی است که ساعات آخر زندگی خود روبل به شمارش افتاده باشد.

اگر از دیدگاه تکنیکی و مالی نگاه کنیم، روبل حتا از این هم کمتر می تواند داعیه ی برتری داشته باشد. در قبال ذخیره ی طلای کشور که بالغ بر یک میلیارد روبل می شود، نزدیک به هشت میلیارد روبل در گردش است. بنابراین فقط ۱۲/۵ درصد از این اسکناس ها تضمین شده است. طلائی که در بانک دولتی موجود است، بیش از آن چه پشتوانه ی پول باشد، هنوز به منزله ی ذخیره ای برای مقاصد جنگی است که نمی شود بدان دست زد. البته از دیدگاه نظری این امکان هست که اتحاد شوروی، در مرحله ی عالی تری از رشد خود، متوسل به پول طلا شود تا از این طریق برنامه های اقتصادی داخلی اش را دقیق تر کند و مناسبات اقتصادی با کشورهای خارجی را تسهیل نماید. بدین ترتیب ممکن است پول رایج، پیش از آن که رخت بریندد، یک بار دیگر از برکت درخشش طلای ناب جان بگیرد. ولی به هر جهت این مسأله مربوط به آینده ی بلافصل نیست.

در دوره ای که پیش روی ماست نمی توان از توسل به واحد طلاسخنی به میان آورد. لکن تا آن جا که حکومت می کوشد با افزایش ذخیره ی طلا، درصد ضمانت روبل را - ولو صرفاً از دیدگاه نظری - بالا ببرد، و تا آن جا که میزان انتشار اسکناس به طور عینی تعیین می شود و نه برطبق اراده ی بوروکراسی، باری تا این حد روبل شوروی ممکن است به یک ثبات نسبی دست یابد. و همین به تنهائی دست آورد بزرگی خواهد بود. پول رایج گرچه از امتیاز معیار طلا محروم است ولی، در صورت طرد قاطع تورم در آینده، بی تردید می تواند کمک به التیام زخم های

عمیق و متعددی بکند که در سال های پیش به دست ذهنی گرائی بوروکراتیک بر اقتصاد وارد آمده است.

#### ۴ - نهضت استخائوف

مارکس گفت "کل اقتصاد" - یعنی سراسر جدال انسان با طبیعت در کلیه ی مراحل تمدن - "در تحلیل نهائی، در صرفه جوئی زمان خلاصه می شود." اگر تاریخ را به مبنای اصلی اش تقلیل دهیم، خواهیم دید که تاریخ چیزی جز مبارزه برای صرفه جوئی زمان کار نیست. سوسیالیسم تنها با از بین بردن استثمار حقانیت پیدا نمی کند. سوسیالیسم باید برای جامعه آن مقدار از صرفه جوئی زمانی را تضمین کند که از صرفه جوئی زمانی تضمین شده به وسیله ی سرمایه اری بیشتر باشد. از میان برداشتن استثمار به تنهایی و بدون حصول این شرط، چیزی جز یک پرده از نمایشی ناتمام نخواهد بود. نخستین تجربه تاریخی در کاربرد شیوه های سوسیالیستی، امکانات عظیمی را که در این شیوه ها نهفته، عیان ساخته است. لکن هنوز خیلی مانده تا اقتصاد شوروی چگونگی استفاده از زمان، این گرانبهاترین ماده ی خام فرهنگ، را بیآموزد.

تکنیک وارداتی که ابزار عمده ی صرفه جوئی در زمان است، هنوز نمی تواند در خاک شوروی بارآور نتایجی باشد که در زادگاه سرمایه داری اش نتایجی معمولی محسوب می شود. از این دیدگاه تعیین کننده برای کل تمدن، سوسیالیسم هنوز پیروز نشده است. تمام ادعاهائی که خلاف این واقعیت طرح می شود حاصل جهل و شارلاتان گری است.

مولوتف، که اگر در حق او عدالت به خرج دهیم باید بگوئیم ک بعضی اوقات اندکی بیش از رهبران دیگر شوروی نسبت به عبارات تشریفاتی بی قیدی نشان می دهد، در جلسه ی ژانویه ۱۹۳۶ کمیته اجرائی مرکزی اعلام کرد: "سطح متوسط بارآوری کار ما ... هنوز به طور قابل ملاحظه ای پائین تر از آمریکا و اروپاست." خوب است

این کلمات را به این ترتیب دقیق تر کنیم: سه، پنج، گاهی حتا ده برابر پانین تر از سطح متوسط بارآوری کار در اروپا و آمریکاست و همین طور هزینه ی تولیدمان به میزان قابل توجهی بیشتر است. در همین سخنرانی، مولوتف اقرار کلی تری هم کرد: "سطح متوسط فرهنگ کارگران ما، هنوز پانین تر از سطح مشابه فرهنگ کارگران چند کشور سرمایه داری است." به این نیز باید افزود که: همین طور سطح متوسط زندگی آنان. نیازی به گفتن نیست که این سخنان که در عالم هوشیاری و به طور ضمنی به زبان رانده شده، چه بیرحمانه به گزافه گوئی های مقامات رسمی بی شمار و شکر شکنی های "دوستان" خارجی خط بطلان می کشد!

مبارزه برای افزایش بارآوری کار، توأم با توجهی که به مسأله دفاع می شود، تشکیل دهنده ی محتوای اصلی فعالیت های حکومت شوروی است. این مبارزه در مراحل مختلف تکامل اتحاد شوروی خصیصه های گوناگونی به خود گرفته است. شیوه هائی که در سال های نخستین برنامه ی پنج ساله و آغاز دومین برنامه پنج ساله به کار می رفت، شیوه های "گروه های ضربت" بود و براساس تهییج، سرمشق شخصی، فشار اداری و تشریفات و امتیازات گروهی گوناگون پی ریزی شده بود. تلاش جهت استقرار نوعی پرداخت دست مزد برحسب میزان تولید\* برمبنای "شرایط شش گانه ی" سال ۱۹۳۱، به واسطه ی خصلت نوسانی واحد پول و عدم تجانس قیمت ها، عقیم ماند. نظام توزیع محصولات توسط دولت، به اصطلاح "سیستم پاداش" را جایگزین شیوه ی انعطاف پذیر و متغیر تعیین بهای کار نمود که اساساً به معنای یک بوالهوسی بوروکراتیک بود.

---

\*- طبق این شیوه پرداخت دست مزد، مقدار دست مزد بستگی به تعداد کالاهای تولید شده توسط کارگر دارد و نه ساعات کار، و هر چه میزان تولید بالاتر باشد، دست مزد نیز بالاتر خواهد رفت- مترجم.

در گیرودار تلاش برای کسب امتیازات کلان، تعداد روزافزونی شارلاتان که نفوذ ویژه ای داشتند در صفوف گرو های ضربت پیدا شدند. در درازمدت، کل این نظام در جهتی کاملاً مخالف هدف های خود قرار گرفت.

تنها با الغای سیستم کوپن و آغاز ثبات بخشیدن و یکدست کردن قیمت ها بود که شرایط برای کاربرد طریقه ی پرداخت دست مزد برحسب محصول کار فراهم گردید. و بر این اساس بود که شیوه ی گروه های ضربت جای خود را به اصطلاح نهضت استخوانوف داد. در پی یافتن روبل، که اینک معنایی بسیار واقعی پیدا کرده بود، کارگران به ماشین آلات شان توجه بیشتری کرده و به استفاده ی دقیق تری از ساعات کارشان پرداختند.

بطور خلاصه نهضت استخوانوف، تا حدود زیادی، عبارتست از تشدید کار و حتا طولانی کردن ساعات کار. در اوقات به اصطلاح "فراغت" استخوانویست ها دستگاه ها و ابزار خود را مرتب می کنند، مواد خام مورد نیازشان را جور می کنند، سردسته ها دستورات لازم را به دسته های خود می دهند، و غیره. بدین ترتیب از هفت ساعت کار در روز چیزی جز اسم آن باقی نمی ماند.

این مدیران شوروی نبودند که پرداخت دست مزد برحسب میزان تولید را اختراع کردند. مارکس این سیستم را، که بدون هیچ اجبار ظاهری اعصاب را فرسوده می کند، "بیش از همه فراخور حال شیوه های تولید سرمایه داری" می دانست. کارگران از این نوآوری نه تنها با بی علاقگی، بلکه حتا با خصومت استقبال کردند. انتظار چیز دیگری از جانب آنان غیرطبیعی است. در این که شیفتگان اصیل سوسیالیسم در نهضت استخوانوف شرکت کردند، جای تردیدی نیست - مشکل می توان گفت که تعداد اینان تا چه اندازه از تعداد جاه طلبان و شیادان بیشتر است. ولی توده ی اصلی کارگران شیوه ی جدید اجرت را از دیدگاه روبل می نگرند و ناچار غالباً حس می کنند که روبل کوچک تر می شود.



گرچه در وهله ی نخست بازگشت حکومت شوروی به شیوه ی پرداخت دست مزد برحسب میزان تولید، پس از "پیروزی قاطع و نهانی سوسیالیسم"، به منزله ی عقب نشینی به روابط سرمایه داری به نظر می رسد، اما در واقع این جا نیز باید نکته ای را که در رابطه با اعاده ی اعتبار روبل گفته شد، تکرار کنیم: مسأله بر سر رد سوسیالیسم نیست، بلکه صرفاً دست کشیدن از خیالات خام است. شکل پرداخت دست مزد، خیلی ساده، با منابع واقعی کشور به طرز درست تری وفق داده شده است. "قانون هرگز نمی تواند از سطح ساخت اقتصادی جامعه بالاتر باشد."

اما، قشر حاکم اتحاد شوروی هنوز نمی تواند بدون زدن یک ماسک اجتماعی، به زندگی خود ادامه دهد. در ژانویه ۱۹۳۶، مژلاک، رئیس کمیسیون برنامه ریزی دولتی، طی گزارشی به کمیسیون اجرائی مرکزی گفت: "روبل دارد به تنها وسیله ی واقعی برای تحقق اصل سوسیالیستی(!) اجرت کار تبدیل می شود." اگرچه در دوران سلطنت قدیم همه چیز، حتا مستراح های عمومی را هم، سلطنتی می خواندند، لکن این بدان معنی نیست که در یک دولت کارگری همه چیز خود به خود سوسیالیستی می شود. روبل "تنها وسیله ی واقعی" برای تحقق اصل سرمایه داری اجرت کار است - اگرچه مبتنی بر اشکال مالکیت سوسیالیستی هم هست. این تضاد تاکنون برای ما روشن شده است. مژلاک ضمن برپا کردن اسطوره ی جدید پرداخت دست مزد برحسب میزان تولید به شیوه ی "سوسیالیستی"، افزود که: "اصل بنیادی سوسیالیسم عبارتست از این که هر کس به قدر توانانش کار می کند و برحسب کاری که انجام داده اجرت می گیرد." این آقایان مسلماً در مورد دست اندازی در نظریه ها هیچ واهمه ای به خود راه نمی دهند! وقتی که آهنگ کار را به دنبال روبل دویدن تعیین کند، مردم دیگر بر طبق توانائی شان یعنی بر طبق شریط اعصاب و عضلات شان از خود مایه نمی گذارند، بلکه این کار را با فراتر رفتن از حد توانائی شان انجام می دهند. این شیوه فقط به طور مشروط و با اشاره به نیازمبرم قابل توجیه است. اعلام این شیوه به عنوان "اصل بنیادی سوسیالیسم"، به

معنای لگدمال کردن آرمان یک فرهنگ نوین و عالی تر در لجن زار آشنای سرمایه داریست.

استالین در این راه گام دیگری هم برداشته و نهضت استخائوف را به عنوان "تدارک شرایط برای انتقال از سوسیالیسم به کمونیسم" معرفی کرده است. اینک برای خواننده روشن می شود که تعریف علمی از مفاهیمی که امروز بنا بر مقتضیات اداری در اتحاد شوروی به کار می روند، تا چه اندازه می تواند مهم باشد. این مسلم است که سوسیالیسم، یا پانین ترین مرحله ی کمونیسم، مستلزم کنترل اکید بر میزان کار و مقدار مصرف است، ولی به هر حال اشکال این کنترل به مراتب انسانی تر از چیزیست که نبوغ استثمارگر سرمایه آفرید. لکن در حال حاضر اتحاد شوروی شاهد جور شدن بسیار مشکل ماده ی انسانی عقب مانده از یکسو، و تکنیک به عاریت گرفته شده از سرمایه داری از سوی دیگر است. اینک در مبارزه برای رسیدن به معیارهای آمریکائی و اروپائی در اتحاد شوروی، شیوه های کلاسیک استثمار، نظیر، پرداخت دست مزد برحسب میزان تولید، آن چنان به طور آشکار و زمخت اعمال می شود که حتا اصلاح طلبان اتحادیه های کارگری در کشورهای بورژوائی نیز بدان تن در نمی دهند. ملاحظه ی این امر که در اتحاد شوروی کارگران "برای خودشان" کار می کنند، تنها در چشم انداز تاریخی درست است و نیز - همان طور که گفتن این مطلب از ما انتظار می رود - تنها به شرطی که کارگران زیر بار بوروکراسی خودکامه نروند. به هر جهت، مالکیت دولت بر وسائل تولید سرگین را طلا نمی کند، و سیستم کارگاه های طاقت فرسا را که بزرگترین نیروی تولید یعنی انسان را فرسوده می کند، در پوشش هاله ای مقدس قرار نمی دهد. و اما تدارک برای "انتقال از سوسیالیسم به کمونیسم" نیز دقیقاً از انتهای دیگر شروع می شود - یعنی نه از طریق شیوه ی پرداخت دست مزد برحسب محصول کار، بلکه با از میان برداشتن این شیوه به عنوان میراثی مانده از عهد بربریت.

\*

\*

\*

---

هنوز زود است که ترازنامه‌ی نهضت استخائوف را ارائه داد. اما می‌شود از همین حالا برخی صفات را که نه تنها خصیصه‌ی نهضت، بلکه به طور کلی خصیصه‌ی رژیم نیز هستند، تشخیص داد. پاره‌ای از دست‌آورد‌های فردی کارگران بی‌تردید نشانه‌ی بسیار قابل‌توجهی است از امکانات که فقط در دسترس سوسیالیسم قرار دارد. لکن برای رسیدن به این امکانات به مرحله‌ی تحقق آن‌ها در سطح اقتصاد، راه‌درازی در پیش است. به خاطر وابستگی نزدیک و متقابل روندهای تولیدی، به دست آوردن یک بازده‌ی تولیدی مستمر و عالی صرفاً از طریق کوشش‌های شخصی امکان‌پذیر نیست. بدون یک سازماندهی جدید به تولید، هم در کارخانات جداگانه و هم در زمینه‌ی روابط بین واحدهای اقتصادی، سطح متوسط کارآئی را نمی‌توان بالا برد. به علاوه رسانیدن میلیون‌ها نفر به درجه‌ی کوچکی از مهارت فنی به مراتب مشکل‌تر از پیش راندن چندین هزار نفر قهرمان است.

همان‌طور که شنیده‌ایم خود رهبران نیز بارها از فقدان مهارت کارگران شوروی نالیده‌اند، ولی این فقط نیمی از حقیقت است، آن هم نیمه‌ی کوچک‌تر آن. کارگر روسی، بلند پرواز، زیرک و با استعداد است. هر یک صد کارگر شوروی اگر در شرایطی نظیر شرایط صنعت آمریکا قرار بگیرند، احتمالاً پس از چند ماه یا حتی چند هفته، از کارگران مشابه آمریکائی عقب‌تر نخواهند بود. مشکل در سازماندهی عمومی کار است. به عنوان یک قاعده‌ی کلی، کارمند اداری شوروی به مراتب کمتر از کارگر شوروی با وظایف تولیدی جدید برابری می‌کند.

شیوه‌ی پرداخت دست‌مزد برحسب میزان تولید، همراه با تکنیک جدید، ناگزیر سطح نازل بازآوری کار را به طور سیستماتیک افزایش خواهد داد. لکن ایجاد شرایط مقدماتی و ضروری برای این کار مستلزم آنست که سطح خود – مدیریت، از سرکارگر کارگاه گرفته تا رهبران کرم‌لین، بالا برده شود. نهضت استخائوف فقط به

میزان بسیار کمی این نیاز را برآورده می‌سازد. بوروکراسی به طرز خطرناکی می‌کوشد تا از بالای سر مشکلاتی که قادر به مقابله با آن‌ها نیست بپرد. از آن‌جا که شیوه‌ی پرداخت دست‌مزد برحسب میزان تولید، به تنهایی قادر به ارائه‌ی معجزه‌ای که از آن انتظار می‌رود نیست، فشار اداری سرسام‌آوری به کمکش می‌شتابد، فشاری که یک جنبه‌ی آن دادن پاداش و معرکه‌گیری است و جنبه‌ی دیگرش جریمه و مجازات.

نخستین گام‌های نهضت توأم با اختناقی بود که در سطح توده‌ای، علیه کارمندان فنی مهندسی و کارگرانی که متهم به مقاومت، خراب‌کاری و حتا در پاره‌ای موارد قتل‌استخوانیست‌ها شده بودند، اعمال می‌شد. شدت اختناق گواهی بر قدرت مقاومت است. رؤسا این‌به‌اصطلاح "خراب‌کاری" را به‌عنوان یک مخالفت سیاسی تعبیر کردند. ولی در واقع ریشه‌های این ("خراب‌کاری") در مشکلات اقتصادی و فرهنگی نهفته بود، مشکلاتی که بخش قابل‌ملاحظه‌ای از آن‌ها از خود بوروکراسی منشاء می‌گرفتند. ظاهراً "خراب‌کاری" به‌زودی درهم شکسته شد. ناراضی‌ها را می‌ترساندند و رک‌گویان را خاموش می‌کردند. سیل تلگراف در باره دست‌آوردهای بی‌سابقه از هر سو سرازیر شد. و در واقع، تا آن‌جا که مسأله بر سرپیش‌تاختن انفرادی بود، مدیران محلی گوش‌به‌فرمان کارشان را با دوراندیشی فوق‌العاده‌ای ترتیب می‌دادند - ولو این‌که کار آن‌ها به‌ضرر سایر کارگران معدن یا صنف تمام شود. اما هنگامی که صدها و هزاران کارگر یکباره در زمره‌ی "استخوانیست‌ها" محسوب شوند، دستگاه اداری آن‌وقت دست و پایش را کاملاً گم می‌کند. از آن‌جا که دستگاه اداری نمی‌داند چگونه باید ظرف مدتی کوتاه رژیم تولید را منظم کرد، و از نظر عینی هم نمی‌تواند این کار را انجام دهد، می‌کوشد که هم از نیروی کار تخطی کند و هم از تکنیک. وقتی هم که چرخ‌های ساعت‌کُند می‌شوند، دستگاه اداری با سیخ‌به‌دندان‌های کوچک سقلمه می‌زند. در نتیجه‌ی برقراری دوره‌های یک‌روزه و ده‌روزه‌ی "استخوانیستی" در بسیاری از واحدهای اقتصادی، در این واحدها

هرج و مرج کامل برقرار گردید. اگرچه در وهله ی اول شگفت انگیز می نماید، ولی دلیل این که چرا افزایش تعداد استخوانویست ها غالباً نه با افزایش بلکه با کاهش میزان تولید واحد صنعتی مربوطه همراه بوده، در همین جاست.

در حال حاضر، دوران "قهرمانی" نهضت ظاهراً سپری شده است. جان کندن هر روزه شروع می شود. درس ها را باید آموخت. به ویژه کسانی جا برای آموختن زیاد دارند که به دیگران تعلیم می دهند. لکن دقیقاً هم این ها هستند که اشتیاق شان به آموختن از همه کمتر است. نام آن صنف اجتماعی که تمام صنف های اقتصادی شوروی را عقب نگه داشته و فلج می کند، بوروکراسی است.